

تحقیقی در احوال، آثار و آرای بوئتیوس

دکتر یوسف نوظهور*

چکیده:

اهمیت قرون وسطی به عنوان یکی از دوره‌های تکوین تفکر فلسفی غرب بر کسی پوشیده نیست. بنابراین، نمی‌توان بدون تأمل در زوایای اندیشه فلسفی قرون وسطی، نسبت به عمق مبانی نظری فرهنگ مغرب زمین، دیدی روشن به دست آورد. بوئتیوس به عنوان حلقه رابط میان فرهنگ یونانی و اندیشه لاتینی غرب، نقش بسزایی در فرایند تکوین فلسفه قرون وسطی ایفا نموده است. در این مقاله شخصیت فکری، آثار و عملکرد وی به طور مختصر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واژه های کلیدی: فلسفه قرون وسطی، فلسفه و مسیحیت، فرهنگ یونانی، اندیشه لاتینی، نزاع کلیات، شرح و شرح نویسی در قرون وسطی

مقدمه:

اهمیت فلسفه قرون وسطی برای کاوشگران و علاقه مندان به تاریخ فلسفه، امری آشکار است. این اهمیت چندین وجه دارد: ۱- فلسفه قرون وسطی تفکری دینی است و همچون کلام و عرفان و حکمت اسلامی با وحی^(۱) مرتبط است. ۲- فیلسوفان دوره متأخر قرون وسطی، تحت تأثیر برخی متون فلسفی و کلامی حکمای اسلامی (همچون ابن سینا و ابن رشد) هستند. ۳- تأثیر آرای متفکران قرون وسطی و از طریق آنها اندیشمندان اسلامی، در فلاسفه دوران جدید، انکارناپذیر است. اهمیت اندیشه مسیحی قرون میانه به قدری است که برخی گفته‌اند: «اندیشه مسیحی قرون وسطی شکل‌دهنده تفکر غربی است ... اندیشه غربی، هویت و شاکله خود را در قرون وسطی پیدا کرد.»^(۲)

گرچه در اوایل دوران مسیحیت شاهد نوعی مقاومت در برابر فلسفه یونانی هستیم و حتی برخی از اندیشمندان و هواداران مسیحیت به نوعی فلسفه را رقیب مسیحیت قلمداد می‌کنند، بنا به دلایلی مسیحیان نهایتاً به فلسفه روی خوش نشان دادند. علل گرایش سریع مسیحیان به فلسفه را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

- ۱- در زمان ظهور مسیحیت، زبان فرهنگی امپراطوری روم یونانی بود. چهار انجیل (اناجیل چهارگانه) و دیگر بخشهای عهد جدید همه به زبان یونانی نگاشته شده اند و زبان فلسفه نیز یونانی است.
- ۲- زبان اولیه متفکران مسیحی طی چندین قرن یونانی بوده است؛ لذا مخاطبان انجیلها زبان یونانی را خوب می‌فهمیده‌اند.
- ۳- در برخی قسمت های عهد جدید، اثری از آرای یونانی نیز دیده می‌شود و بدین ترتیب، اندک‌اندک گفت‌و شنودی میان مسیحیت و فلسفه یونانی آغاز گشته است.

نخستین اندیشمندان مسیحی را «آباء کلیسا»^(۴) تشکیل می‌دهند. در خصوص آباء کلیسا می‌توان از نوعی «افلاطون‌گرایی»^(۵) سخن گفت. یعنی آباء کلیسا از میان دو اندیشمند

بزرگ یونانی (افلاطون و ارسطو) به افلاطون سخت توجه داشتند. دلایل این عنایت ویژه عبارتند از:

۱- آرای افلاطون، آنها را در تشیید و تأیید مبانی دینی یاری می‌کرد و نظریات او در پاره‌ای مسایل با مسیحیت توافق داشت. از این جمله است: (الف) قول افلاطون به وجود صانع (دمیورژ) در رساله تیمائوس؛ (ب) عقیده افلاطون به مشیت الهی؛ (ج) قول افلاطون به وجود عالم روحانی (جهان مَثَل)؛ (د) قول افلاطون اولاً به تجرد نفس و ثانیاً به مفارق بودن نفس و تقدم ذاتی آن بر بدن؛ (ه) رأی افلاطون مبنی بر اشراق نفس در هنگام معرفت؛ (و) قول افلاطون به اینکه نفس در قالب تن زندانی است و نیز تأکید او بر خلود نفس؛ (ز) همچنین آباء کلیسا نظام افلاطونی را با اصل «تثلیث» مسیحیت تطبیق می‌دادند، بدین صورت که «احد» را با «اب»، «عقل» را با «ابن» و «نفس» را با «روح‌القدس» یکی می‌گرفتند.

۲- عشق افلاطونی به حقیقت، آن را به یک نظام دینی نزدیک می‌سازد.

۳- افلاطون به لحاظ تاریخی از طریق آمونیوس ساکاس^(۴) و فلوطین در آباء کلیسا تأثیر داشته است.

البته تفاوتی اساسی میان افلاطونیان و آباء کلیسا وجود دارد و آن عبارت از ارتباط میان فطرت یا طبیعت و لطف الهی است. در نزد آباء کلیسا مسئله لطف الهی همه مسایل دیگر را تحت الشعاع قرار داده است.

زندگانی بوئیوس:

تصرف ایتالیا به دست گوتها تمدن رومی را پایان نداد. در زمان سلطنت تئودریک پادشاه ایتالیا و گوتها، سازمان مدنی و دیوانی ایتالیا کاملاً رومی بود و ایتالیا از صلح و آزادی مذهب (تقریباً تا دوره آخر) بهره داشت. پادشاه هم باتدبیر و هم نیرومند بود. وی برای اداره مملکت کنسولهایی منصوب کرد؛ قانون روم را حفظ کرد و مجلس سنا را باز نگه داشت. هنگامی که وارد شهر رم شد، نخستین جایی که به دیدنش رفت همین مجلس سنا بود.

تئودریک گرچه خود آریوسی بود، تا سالهای آخر زندگی اش با کلیسا روابط دوستانه داشت. در سال ۵۲۳ ژوستینین امپراتور، مذهب آریوسی را غیرقانونی اعلام کرد و این امر تئودریک را نگران ساخت. نگرانی او بی جا نبود؛ زیرا که مردم کاتولیک بودند و به سائنه همدردی مذهبی، جانب امپراتور را می گرفتند. تئودریک، درست یا نادرست، می پنداشت که نقشه شورش در کار و پای کسانی از دولت خود او در میان است. این باعث شد که تئودریک وزیر خود را زندانی و اعدام کند. این وزیر، سناتور بوئیوس بود.

او متولد سال ۴۸۰ میلادی بود و در آتن تحصیل کرد. چنانکه گفتیم مقامی عالی در زمان پادشاه استروگوتها، تئودریک، داشت و سرانجام به اتهام خیانت پس از مدتی حبس که در طی آن کتاب مشهور «تسلای فلسفه» را تصنیف کرد، اعدام شد.

بوئیوس دارای سیمای بی مانندی است. در سرتاسر قرون وسطی آثار او را می خواندند و می ستودند و او را چون مسیحی مؤمنی می شناختند و از او چون یکی از آباء مسیحیت یاد می کردند.^(۷) لورنزو والا (Lorenzo Valla) متفکر اومانیست دوره رنسانس، بوئیوس را به درستی آخرین فیلسوف رومی و نخستین فیلسوف مدرسی خوانده است.^(۸)

بوئیوس زبان یونانی را به خوبی می دانست و هدفش را ترجمه آثار ارسطو و افلاطون قرار داده بود.^(۹) اگرچه هدف بوئیوس ترجمه همه آثار ارسطو و فراهم ساختن شروح آنها بود، در کامل کردن طرح خود موفق نشد؛ اما مقولات، درباره عبارت (قضایا)، جدل، هر دو تحلیلات (آنالوطیقای اول و دوم) و استدلالات سوفسطایی را به لاتینی ترجمه کرد.

ممکن است بوئیوس بر طبق طرح خود، دیگر آثار ارسطو را نیز ترجمه کرده باشد، اما این امر یقینی نیست. او ایساغوجی فروریوس را ترجمه کرد و نزاع و کشمکش درباره کلیات - که نخستین دوره قرون میانه را به شدت تکان داد - از ملاحظات و بیانات فروریوس و بوئیوس مایه گرفت. بوئیوس علاوه بر شرح دوگانه ای که بر ایساغوجی فراهم کرد، همچنین بر مقولات، درباره عبارت، جدل، تحلیلات و استدلالات سوفسطایی (احتمالاً) و نیز بر جدل سیسرون شرح و تفسیر نوشت. بدین ترتیب اهمیت تاریخی بوئیوس را از چند جهت می توان در نظر گرفت:

۱- با ترجمه و تفسیر متون منطقی ارسطو، فروریوس و سیسرون، قرون وسطی را با منطق ارسطویی آشنا کرد و باعث مباحث بسیاری شد.

۲- با متون فلسفی اصیلی که نوشت از پایه‌گذاران فلسفه قرون وسطی شد.^(۱۰)

وی علاوه بر این شروح و تفاسیر، رسالاتی هم خود تصنیف کرد: از قبیل مقدمه‌ای بر قیاسهای حملی، درباره قیاسهای حملی، درباره قیاسهای شرطی، درباره تقسیم، درباره اختلافات جدلی، درباره تسلای فلسفه، درباره اصول علم حساب و غیره ... او در آخرین دوره حیاتش چندین قطعه کلامی نیز تحریر کرد.

بوئیوس را به اعتبار این کوشش وسیعی که در کار ترجمه و تفسیر صرف کرد، می‌توان واسطه و میانجی اصلی بین دوران قدیم و قرون میانه نامید. چنانکه پیش از این نیز گفتیم، او را آخرین رومی و اولین دانشمند مدرسی (اسکولاستیک) نامیده‌اند. تا پایان قرن دوازدهم، وی مهم‌ترین مجرای بود که از آن مذهب ارسطویی به غرب انتقال یافت.^(۱۱)

اغلب سال ۵۴۶ میلادی را - که سال به یغما رفتن رم بود - به عنوان خط فاصل میان دو فرهنگ باستان و قرون وسطی قلمداد می‌کنند. اگر این زمان را نقطه پایان تمدن باستان بگیریم، می‌توانیم بوئیوس را یکی از بنیانگذاران عمده قرون وسطی بنامیم. بنابراین - چنانکه پیش از این گفته‌ایم - او در تاریخ تفکر غربی اهمیتی فوق‌العاده دارد.

وی علاوه بر آنچه قبلاً گفتیم، از ایجادکنندگان واژگان فلسفی برای قرون وسطی است. مثلاً تعریف شخص (Persona)، طبیعت (Natura)، جوهر (Substantia) و ... همه از واژه‌هایی است که بوئیوس وارد فلسفه قرون وسطی کرده است.^(۱۲) همچنین، باید خاطر نشان کنیم که بوئیوس به‌عنوان یکی از ابداع‌کنندگان اصطلاحات فلسفی در قرون وسطی شناخته شده است؛ اصطلاحات مهمی که در مبحث وجودشناسی^(۱۳) به کار می‌برد، عبارتند از: وجود - ذات (essentia)، وجود عام - بودن (esse)، صورت (forma)، صورت وجودی (forma essendi)، جوهر (substantia)، آنچه هست (id quod est) و ذاتیت (subsistentia).

بوئیوس همانند دیگر متفکران لاتینی قبل و هم‌دوره خود که زبان

یونانی می‌دانستند، به شدت وابسته به فلسفه یونان بود و سعی فراوان کرد که ترجمه صحیح و کاملی از اصطلاحات مهم فلسفی یونان به دست دهد.^(۱۴)

آرای بوئیوس:

اگر یکی از راههای انتقال فلسفه جهان باستان به قرون وسطی نوشته‌های دیونسیوس کاذب^(۱۵) باشد، طریق دیگر و از جنبه‌هایی کامل‌تر توسط بوئیوس به وجود آمد. دیونسیوس کاذب و ژان اسکاتس اوریژن عناصر نوافلاطونی را وارد فلسفه قرون وسطی کردند، و بوئیوس معرفتی از منطق ارسطو را به فلسفه قرون وسطی به ارمغان آورد. در مابعدالطبیعه و منطق، تا ظهور ارسطو در غرب یوره مدرسی بوئیوس یکه‌تاز در مدارس بود؛ به طوری که قرن دوازدهم را عصر بوئیوس نامیده‌اند.

به یاد آوریم که او/ارغنون ارسطو را به لاتین ترجمه و بعد شرح کرد. به علاوه ایساغوجی فرفوریوس را نیز ترجمه و شرح نمود. همچنین چندین مقاله در رسالات کوچک کلامی نیز به رشته تحریر درآورده و در مدت حبس خود اثر معروف «تسلای فلسفه»^(۱۷) را نگاشته است. به طور کلی آثار بوئیوس را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: رسالات درباره علوم و فنون آزاد و رسالات فلسفی^(۱۸). بوئیوس علاوه بر منطق، با آرای مابعدالطبیعی ارسطو نیز آشنایی داشته و در رسالات خود برخی از آنها را متذکر شده است؛ گرچه تا قرن دوازدهم و سیزدهم، ارسطو در کلیت خود شناخته نشده بود.

در اینجا به چند نمونه از آرا و اندیشه‌های ارسطویی که در آثار بوئیوس منعکس شده است، اشاره می‌کنیم. بوئیوس در اثر خود با عنوان «برعلیه یوتیچس»^(۱۹) - که رساله‌ای کلامی است - صراحتاً از «ماده» صحبت می‌کند. به نظر او وجود عنصر ماده در جوهر جسمانی، تغییر جوهری^(۲۰) آن را ممکن می‌سازد و لذا جوهر مجرد و غیرمادی، فاقد تغییر خواهند بود. البته بوئیوس از بیان مطلب فوق مقصودی کلامی داشته و می‌خواسته در مقابل یوتیچس، که به فنای طبیعت انسانی در «وحدت انسان با خدا» اعتقاد داشته است، موضع بگیرد. به نظر بوئیوس طبیعت مسیح و خداوند، دو جوهر مستقل از هم‌اند.^(۲۱)

همچنین در کتاب تثلیث - که برخی آن را منسوب به بوئیوس می‌دانند - او از اصل متناظر با ماده یعنی «صورت» نیز بحث می‌کند. به نظر او صورت، تعیین‌بخش ماده است. مثال خود او این است که زمین بدین علت زمین است که صورت خاصی دارد. ماده بدون صورت، ماده لایتعین یا به اصطلاح، هیولای اولی است که فقط وجود بالقوه دارد. اصطلاح هیولای اولی را بوئیوس، بی‌تردید از اسکندر افریدوسی اقتباس کرده است.

در همان کتاب تثلیث بوئیوس متذکر می‌شود که وقتی اصطلاح «جوهر»^(۲۲) را به خداوند اطلاق می‌کنیم، به این معنی نیست که او نیز جوهری در عرض جواهر مخلوق و مرکب از ماده و صورت است. خداوند در واقع «فوق جوهر»^(۲۳) است و لذا می‌توان او را صورت محض^(۲۴) به‌شمار آورد.

بوئیوس همچنین می‌گوید که حمل صفتی به یک موجود مخلوق با حمل آن به ذات الهی یکسان نیست. مثلاً وقتی می‌گوییم فلان شخص عادل است، یعنی فلان شخص دارای عدل است؛ اما در مورد خداوند اینگونه نیست، بلکه او عین عدالت است. در واقع نتیجه بحث او این است که ذات الهی با صفاتش دوگانگی ندارد و ذات او عین صفاتش و وجود او عین ماهیت اوست.

جمله معروفی را از بوئیوس نقل می‌کنند که اغلب فلاسفه قرون وسطی، از جمله قدیس توماس آکوینی، آن را پذیرفته‌اند. کاپلستون این جمله را به صورت اصل لاتینی آن نقل کرده است: "Natura rationalis individual substantia"؛ ژیلسون نیز آن را در کتاب «روح فلسفه قرون وسطی» نقل کرده و مترجم فارسی اینگونه ترجمه کرده است: «جوهر فردی، موجودی است که عاقل است»^(۲۵) ژیلسون این بیان را دلیل نوعی «اصالت شخص»^(۲۶) در نزد بوئیوس می‌داند.

بوئیوس در سال ۵۲۴ هنگامی که در انتظار اعدام خویش روز می‌گذراند، کتاب تسلی فلسفه را نوشته است. این کتاب اثری است صرفاً افلاطونی و ترکیبی است از شعر و نثر. این اثر شباهت بسیاری به آثار دانته دارد و بی‌شک دانته در منظومه «زندگی نو»^(۲۷) تحت تأثیر او قرار گرفته است.

تسلّای فلسفه که گیون آنرا «کتاب زرّین» می‌نامد، با این سخن آغاز می‌شود که سقراط و افلاطون و ارسطو حکمای حقیقی بودند و رواقیان و اپیکوریان و دیگران غاصبانی هستند که مردم بی‌دین آنان را به غلط دوستدار حکمت پنداشته‌اند.

بر کتاب تسلّای فلسفه واقعاً نوعی آرامش کامل فلسفی حکمفرماست. چنانکه به قول راسل، اگر کتاب در ایام کامرانی نویسنده نوشته شده بود، بسا که می‌گفتیم این سخنان از شکم سیر و خیال راحت برخاسته است؛^(۲۸) اما باتوجه به اینکه تسلّای فلسفه در زندان و در آستانه اعدام نوشته شده، باید گفت که به اندازه سخنان واپسین سقراط شایان ستایش است. این کتاب، از آن نظر که رساله‌ای اخلاقی است، پیرو آگوستینوس است و نویسنده در اواخر کتاب به نوعی کلام طبیعی^(۲۹) می‌پردازد و در آنجا تلویحاً بین کلام طبیعی و کلام جزمی^(۳۰) تفاوت قایل می‌شود. به نظر او کلام جزمی اصول خود را از وحی می‌گیرد، در حالی که کلام طبیعی اینگونه نیست. همچنین بوئتیوس به مسئله جبر و اختیار نیز اشاره کرد و سعی دارد علم پیشین خداوند را با اراده مختار انسانی جمع کند.

شاید بوئتیوس اولین کسی باشد که مسئله‌ای را که به قصد اوّل و قصد ثانی معروف شده و هم در فلاسفه قرون وسطی و هم در متفکران جدید، خصوصاً در پدیدارشناسی، اهمیت خاصی دارد و به مسئله التفات و قصد^(۳۱) معروف است، مطرح کرده است. این مسئله در واقع اشاره به معقول اوّل و معقول ثانی است. کلیاتی مانند انسان که به قصد اوّل مورد توجه بوده، معقول اول اند؛ یعنی افراد و جزئیات آن در خارج وجود دارند. ولی معقولات ثانیه به قصد ثانی بر افراد و مصادیق خارجی دلالت دارند، در حالی که دلالت معقولات اول بر افراد، به قصد اوّل است.

بوئتیوس فلسفه را مانند ارسطو به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کند. فلسفه نظری خود بر سه قسم است به اعتبار اینکه از سه نوع موجود بحث می‌کند: ۱- معقولات محض و مجرد و مفارق ۲- معقولات مجرد غیرمفارق ۳- موجودات طبیعی. دسته اول معقولات محض اند که موضوع الهیات‌اند. معقولات غیرمفارق را هر چند نگفته است که موضوع چه علمی هستند ولی معلوم است که موضوع علم‌النفس می‌باشند؛ به اعتبار اینکه نفس حال در

جسم و بدن است. موجودات طبیعی، موضوع علم طبیعت (فیزیولوژی) هستند. فلسفه عملی هم که غایت آن شناخت به منظور عمل است، بر سه قسم است: ۱- علم الاخلاق که موضوع آن بحث از فضایل فردی مانند حکمت و شجاعت و عدالت است. ۲- تدبیر منزل که بحث در باب خانواده و کمالات آن است. ۳- علم سیاست مدن که موضوع آن فضایل اجتماعی و سیاسی و نیز بحث درباره بهترین نوع مدینه است.

بوئیوس به جهت دیگری نیز در قرون وسطی اهمیت دارد. وی اولین کسی است که مسأله فنون چهارگانه را مطرح ساخته است. فنون چهارگانه و سه گانه جزء برنامه درسی قرون وسطی قرار گرفته و به نظر آنها قبل از تحصیل حکمت، آموختن آنها ضروری است. فنون چهارگانه عبارتند از: ۱- حساب، ۲- هندسه، ۳- نجوم، ۴- موسیقی. این فنون به منزله تمهید و مقدمه‌ای برای کسب علوم نظری هستند؛ در حالی که فنون سه گانه، که نحو، علم خطابه و منطق هستند، نه با مسئله حقیقت بلکه با شیوه بیان حقیقت ارتباط دارند.

مسئله دیگری که بوئیوس مطرح می‌کند این است که آیا منطق یک علم آلی است یا علمی است مستقل و اصیل؟ به عبارت دیگر، آیا منطق علم است یا فن؟ نظر بوئیوس این است که این دو قول با همدیگر منافات ندارند. منطق به عنوان علمی که دارای موضوع مستقلی - بررسی صدق و کذب قضایا - بوده، علمی است مستقل ولی به اعتبار اینکه آلت و افزاری برای اکتساب و اقتباس علوم دیگر است، علمی است آلی. مانند دست که هم می‌تواند وسیله‌ای برای بدن باشد و هم می‌تواند جزئی از بدن به شمار آید.

مسئله کلیات و بوئیوس:

گفتیم که بوئیوس آغازگر بحث کلیات در قرون وسطی است و برای اولین بار در شرح خود بر *ایساغوجی* فروریوس این مسئله را مطرح کرده است. البته ریشه اصلی مسئله کلیات در خود کتاب *ایساغوجی* نهفته است. فروریوس در ابتدای همان کتاب پس از تعریف

کلیات خمس سه پرسش مطرح ساخته است؛ بدین صورت که: ۱- آیا کلیات صرفاً مفاهیم ذهنی هستند یا دارای وجود حقیقی خارجی می‌باشند؛ یعنی آیا کلیات در خارج هستند و یا در ذهن ما وجود دارند؟ ۲- به فرض اینکه کلیات وجود عینی خارجی دارند؛ آیا مادّی‌اند یا مجرد؟ ۳- به فرض اینکه غیرمادّی‌اند آیا مفارق‌اند یا غیرمفارق؟ طرح این مسئله برای فرفوربوس خیلی طبیعی است. برای اینکه او از یک طرف به رسایل منطقی ارسطو عنایت داشته و از طرف دیگر شاگرد افلوپین بوده است. او مسایل کلی را هم از دیدگاه ارسطو و هم از دیدگاه افلاطون می‌بیند و می‌خواهد بداند که کدام یک از آنها اصالت دارند. آیا باید نظر ارسطو را در باب کلیات بپذیریم یا نظر افلاطون و نوافلاطونیان را؟ خود فرفوربوس به راه حل افلاطونی اعتقاد داشته و این سه فرض برای او مسلم بوده است. ولی به‌عنوان یک فیلسوف می‌دانسته که این سؤالات در یک رساله مقدماتی منطقی قابل بررسی نیستند، چون مسایلی مابعدالطبیعی (متافیزیکی) اند و لذا پاسخ آنها را به جای دیگری حواله کرده است که، معلوم نیست آنجا کجاست. همین چند پرسش فرفوربوس و پاسخی که بوئیوس بدانها می‌دهد، منشا نزاع کلیات گشته است.

بوئیوس دو راه حل برای این مسئله پیشنهاد می‌کند: ۱- مانند ارسطو قابل است که کلیات، وجود خارجی مستقل ندارند بلکه در ضمن افراد و جزئیات هستند. دلیل او این است که هرچه در خارج وجود دارد، فردی و جزئی است و کلی به اعتبار اینکه قابل حمل بر کثیرین است، جزئی نیست و به نحو مستقل وجود ندارد. پس مانند ارسطو اعتقاد دارد که کلی به معنای حقیقی در عقل وجود دارد. کلی از نظر ارسطو عبارت از همان صورت مجرد و محض است که انسان در مرتبه عقل ادراک می‌کند. پس کلی در عقل وجود مستقل دارد ولی در خارج از عقل، در ضمن افراد وجود دارد. در اینجا نوعی ثنویت و دوگانگی در نظام ارسطویی هست که در افلاطون دیده نمی‌شود؛ یعنی دوگانگی نظام وجودی و نظام معرفتی (اپیستمولوژی).^(۳۲) در نظام وجودی برای ارسطو فرد اصالت دارد؛ یعنی اصالت با جزئیات است. جوهر به معنای حقیقی برای ارسطو، فرد است. ولی، در نظام معرفتی، جزئی نه کاسب است و نه مکتسب. یعنی آنچه که به معنای حقیقی مورد ادراک عقل واقع می‌شود، ماهیت

کلی است و لذا اصالت در نظام معرفتی با کلی است و جزئی اصلاً قابل شناخت عقلی نیست. اما در افلاطون هم در نظام وجودی و هم در نظام معرفتی اصالت با کلی است و کلی به‌عنوان فرد هم وجود دارد. موجودات عالم عقل، به جهت تجرد از ماده قابل انطباق بر کثیرین هستند ولی درعین حال فردند.

بوئیوس می‌گوید: هرچند می‌توانیم صورت کلی اشیا را به نحو مجرد ادراک کنیم، ولی این صورت مجرد در خارج موجود نیست، بلکه در ضمن اشیا و در جزئیات هست اما اشاره می‌کند که این راه‌حلی ارسطویی است و چون درصدد شرح کتاب ایساغوجی است - که بر مبنای منطق ارسطویی نوشته شده است - به ناچار راه‌حل ارسطویی را پیشنهاد می‌کند. ۲- او بلافاصله گوشزد می‌نماید که راه‌حل دیگر این مسئله در اندیشه افلاطونی است که از نظر او کلیات نه تنها به نحو مجرد مورد تعقل قرار می‌گیرند، بلکه به نحو مجرد وجود دارند. بوئیوس خود، صراحتاً نظری در این مورد ابراز نداشته است.

ارزیابی و نتیجه بحث:

در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت بوئیوس اگرچه به غیر از ارسطو، مدیون فروریوس و نوافلاطونیان و سیسرون و آگوستینوس است، عناصر ارسطویی، و مخصوصاً منطق ارسطو، بیش از آرای دیگران در اندیشه او متجلی است. لذا اگرچه نمی‌توان او را فیلسوفی مستقل و صاحب مکتب به شمار آورد، از جهات بسیاری اهمیت او را نمی‌توان منکر شد. او منتقل‌کننده فرهنگ از شرق به غرب (از یونان به روم مسیحی) است و سنت شرح‌نویسی را در قرون وسطی، بنا نهاده است. ترجمه‌ها و آثار و تفاسیر او گرچه قرن‌ها مورد غفلت واقع شد، اما ذهن و ضمیر آنهایی را که در قرن یازدهم دیالکتیک را احیا نمودند، به حرکت واداشت و تفکر قرون وسطی را در فراز و نشیبی دیالکتیکی قرار داد و رنگ ارسطویی بر آن زد به طوری که این رنگ هرگز از رخسار آن زدوده نشد. به‌علاوه رهیافت بوئیوس به مسایل کلامی (الهیاتی) هرچند آگاهانه بازتاب روش آگوستینوس است ولی بسیار فنی‌تر و

دیالکتیکی تر از روش پیشینیان می‌باشد. بوئیوس قوه استدلال را برای تبیین اصول اعتقادات مسیحی، استادانه به کار می‌گیرد تا اعتبار و وثاقت مکتب وحی را روشن سازد. از لحاظ فن ترجمه، بوئیوس با استفاده از سیسرون اصطلاحاتی را در فلسفه وضع می‌کند. بسیاری از این اصطلاحات در زبان فلسفه قرون وسطی رایج گردیده و تعدادی از تعاریف او درباره طبیعت، جوهر، شخص، ازلیت، حزم، سعادت و غیره ... مقبول توماس آکوینی و دیگران واقع شده است.

تأثیر بوئیوس در متفکران اولیه مدرسی و از آن طریق در سرتاسر قرون وسطی، قابل انکار نیست. اگر دوره بعدی و متأخر قرون وسطی را بتوان عصر ارسطویی نامید، دوره قبل را می‌توان عصر بوئیوس به شمار آورد. بوئیوس در تفسیر خود بر ایساغوجی فرفوریوس «مسئله کلیات» را طرح کرده و دو پاسخ متفاوت افلاطون و ارسطو را به آن متذکر می‌شود و از همین جا بحث جنجال‌برانگیز کلیات در قرون وسطی آغاز می‌شود؛ به طوری که قرن یازدهم را می‌توان اوج این نزاع و کشمکش قلمداد کرد. این تأثیر بوئیوس بود که فیلسوفان اولیه مدرسی (فیلسوفان اسکولاستیک) از روسیلین گرفته تا ویلیام اکامی همه به منطق توجه خاصی مبذول داشته و به قول ژیلسون به نوعی اصالت منطق تن داده بودند و لذا توجه‌شان بیشتر به صورت تفکر بود تا به ماده و محتوای آن و به معنایی خصیصه اصلی تفکر مدرسی نیز همین بود.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- Boethius, Anicius Manlius Severnius (C. 480-525/6)
انیکیوس مانلیوس سورنیوس بوئیوس، فیلسوف و متکلم بزرگ مسیحی.
 - 2- Revelation.
 - ۳- ایلخانی، محمد، *متافیزیک بوئیوس* (بحثی در فلسفه و کلام مسیحی)، ص ۹.
 - 4- Fathers of Church.
 - 5- Platonism.
 - ۶- آمونیوس ساکاس (Ammonius Saccas) معلم فلوطین بوده و از طریق او در آباء کلیسا تأثیر گذاشته است. این فیلسوف مؤسس فلسفه نوافلاطونی و استاد فلوطین و اریژن بوده است. ر.ک: *فلسفه در قرون وسطی*، نوشته دکتر کریم مجتهدی، ص ۱۷.
 - ۷- راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، جلد اول، ص ۵۲۱-۵۲۲.
 - ۸- *متافیزیک بوئیوس* (با مشخصات پیشین)، ص ۱۰.
 - ۹- همان، ص ۱۳۵.
 - ۱۰- همان، ص ۱۳۷.
 - ۱۱- موریس دوولف، *تاریخ فلسفه قرون وسطی*، جلد ۱، ص ۱۰۹ به نقل از *تاریخ فلسفه*، نوشته فردریک کاپلستون، جلد اول، ترجمه دکتر سیدجلال‌الدین مجتوبی.
 - ۱۲- *متافیزیک بوئیوس* (با مشخصات پیشین)، ص ۱۳۸-۱۳۹.
 - 13-Ontology
 - ۱۴- *متافیزیک بوئیوس* (با مشخصات پیشین)، ص ۱۴۵-۱۴۶
 - 15-Pseudo Dionysius
 - ۱۶- *متافیزیک بوئیوس* (با مشخصات پیشین)، ص ۱۳۹
 - 17-The Consolation of Philosophy
- این کتاب نخستین بار در سال ۱۴۷۳ میلادی در نورنبرگ چاپ شده و ویرایش‌های بعدی آن در سالهای ۱۸۴۱ و ۱۸۷۱ به ترتیب در ینا و لایپزیک منتشر شده و شامل پنج کتاب است (مکالمه بین نویسنده و فلسفه).

۱۸- متافیزیک بوئیوس (با مشخصات پیشین)، ص ۱۳۳.

19-Eutyches.

20-Substantial change.

۲۱- به طور کلی در اندیشه قرون وسطی، سه نظریه در این خصوص مطرح بوده است: نظریه هم‌گوهری، همانند‌گوهری و دیگر‌گوهری. کلیسا در شوراها متعدد خود، از جمله در شورای نیقیه، نظریه هم‌گوهری را تصویب کرد، اما به نظر می‌رسد بوئیوس به نظریه دیگر‌گوهری گرایش داشته است.

22-Substance.

23-Super-substantial.

24-Pure form.

۲۵- ژیلسون، اتین، روح فلسفه در قرون وسطی، ترجمه علیمراد داودی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۳۲۵.

26- Personalism.

27- Vita Nouva.

۲۸- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، جلد اول، ص ۵۲۳.

29- Natural theology.

30- Dogmatic theology.

31- Intentionality.

32- Epistemology.

منابع و مأخذ:

- 1- Copleston, Frederick, *A history of philosophy*, Vol. II.
- 2- Edwards, Paul, *Encyclopedia of Philosophy*, Vol. 6-5.
- ۳- ژیلسون، اتین، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه احمد احمدی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۴۰۲ (ه.ق).
- ۴- ژیلسون، اتین، روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه علیمراد داودی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۵- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه یونان و روم، جلد اول، قسمت دوم، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۶- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، نشر پرواز، تهران، ۱۳۶۵.
- ۷- ایلخانی، محمد، متافیزیک بوئیوس (بحثی در فلسفه و کلام مسیحی)، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۸۰.
- ۸- مجتهدی، کریم، فلسفه در قرون وسطی (مجموعه مقالات) انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.